

حافظ درمانی با پلانکتون



رضا احسان پور
نویسنده شاعر و طنزپرداز

«شاعر می‌گه...» حسام این را گشت وزل زده دکتر. دکتر چند ثانیه‌ای منتظر ماند ولی حسام حرفش را ادامه نداد. بالاخره پرسید «چی می‌گه؟» گفت «آهان! فکر کردم می‌دونی». دکتر گفت «از کجا باید بدونم؟» حسام پا روی پا انداخت، دست هایش را روی زانویش گذاشت و گفت «از کجا؟»

دست شما درد نکنه! من این همه حرف زدم، همه ش باد هوا؟» دکتر گلوپی صاف کرد و گفت «ابدأ!» حسام نگاهی به ساعت دیواری انداخت و گفت «من اگه به نفر چهل و دو دقیقه، مثلاً در مورد پلانکتون باهام حرف بزنه و تهش بگه «شاعر می‌گه»، منتظرم شعری که می‌خواد بخونه درمورد چی باشه؟»

دکتر نگاهش را از ساعت چرخاند به سمت حسام و گفت «پلانکتون؟» حسام پارازروی پیرداشت و گفت «آره! خب وقتی من این همه درباره مسئله‌ام حرف زده‌ام، پس شاعر باید به چیزی در مورد اون گفته باشه دیگه.»

دکتر که انتظار هوشمندی بیشتری از خودش داشت، ماجرا را جمع کرد و گفت «این رو که می‌دونم! می‌خواستم شعروا زبسون خودت بشنوم، چون این طوری شنیدی تره.»

حسام گفت «منونم! می‌دونم دکتر؟! شاعر خیلی چیزهایی گه، مثلاً...» و باز سکوت کرد. دکتر گفت «بیاد رفت؟» حسام ابرویش را خاراند و گفت «نه! دارم فکری می‌کنم کدومش رو بگم». دکتر با خود کار روی کاغذ ضرب گرفته بود، «به نظرم همه‌ش رو بیه جابگو.»

حسام گفت «چرا این طوری حرف می‌زنی؟» دکتر با تعجب پرسید «من؟» حسام گفت «نه! پس، پلانکتون؟»! دکتر کنایه حسام را در ظاهر شوخی برداشت کرد و بعد از لبخندی

تصنعی گفت «لا اقل یکی از این دوتا سؤال رو جواب بده، یا شره رو بخون یا بگو ایراد من چیه». حسام، چشم هایش را ریز کرد، ابرویش را بالا کشید و گفت «لایدا ایرادت هم از زبون من شنیدی تره!» دکتر باز بحث را انداخت روی دنده شوخی تا خودش را از این کلاف سردرگم بکشد بیرون، «به نظرم به سؤال دیگه هم بپرس، چون تاسه نشه بازی نشه!» حسام لیخند سردی زد و بعد باخشم نرمی گفت «من پول نداده‌ام که پیام اینجا بازی کنم!»

دکتر با لحنی جدی گفت «بله! اینجا نه شهر بازی و نه برنامه‌شاعره و شب شعر!» حسام خودش را جمع و جور کرد و گفت «البته شب شعر و مشاعره، پولی نیست!» دکتر وقتی دید حسام ول کن ماجرا نیست گفت «ده دقیقه دیگه از وقت جلسه مون باقی مونده، شعر بگیم یا بریم سر اصل مطلب؟»! حسام باز برگشت به شوخی و گفت «مهریه؟» دکتر نگاهی به یادداشت هایش انداخت ولی حرفی از مهریه پیدا نکرد، حسام گفت «اونجا چیزی نیست! ندیدی تو ی این سریال ها وقتی می‌خواهند درباره مهریه حرف بزنند می‌گن بریم سر اصل مطلب؟»

دکتر از اینکه نمی‌توانست افسار بحث را دست بگیرد، ناراحت و عصبانی بود. برای اینکه کمی زمان بخرد، مشغول یادداشت برداری شد. حسام گفت «بنویس!»

دکتر همان طور که سرش پایین بود گفت «چی رو؟» حسام گفت «شعرو دیگه...!» دکتر چیزی نگفت و منتظر ماند تا حسام بگوید و او بنویسد، «دردم نهفته‌یه... چی؟...» نهفته‌یه؟» دکتر مکث کرد و بادل خوری گفت «زطبیان مدعی!» حسام خندید و گفت «ترش نکن دکتر! بقیه رو بنویس؛ باشد که پیش مشاور دوا کنم!»

چی و کجا

«اشنوگل» ببینید به «درخت» بروید و عصار گوش کنید

آخر هفته فرصت خوبی است که به تماشای فیلم و تئاتر بنشینیم. موسیقی گوش دهیم و بیه‌نگارخانه‌های شهر سری بزنیم.

● تلویزیون

پیشنهاد ما این است که بامرداد شنبه به تماشای «اشنوگل» که هادی حاجتمند سینماگر مشهدی یکی از کارگردانان این فیلم سینمایی است بنشینید. این اثر ساعت ۲۰:۵۰ بامرداد شنبه ۸ مرداد از شبکه ۲ سیما پخش می‌شود. برزو ارجمند هنرمند مشهدی، مرحوم ماه چهره خلیلی، کاوه سماک باشی، رحیم نوروزی و محمد عفراوی در این اثر سینمایی نقش آفرینی کرده‌اند.



● تئاترخانه

همچنین هنرخانه «درخت» با نمایشگاه تابلوهای هنری «نگاه» از ۵ تا ۷ مرداد از ساعت ۱۷ تا ۲۱ میزبان شماست. این هنرخانه در هاشمیه ۲۷ پلاک ۱۴ واقع شده است.



● تماشاخانه

این روزها چندین نمایش نیز روی

مناجات و حکایات

دزدی گدایی را گفت: شرم نداری که دست از برای جوی سیم پیش هر لثیم دراز می‌کنی؟

دست دراز از پی یک حبه سیم به که ببرند به دانگی و نیم گلستان سعدی، باب سوم در فضیلت قناعت. حکایت شماره ۳۶

☀ ۳۴٪ رطوبت هوا ۳۷°↑۲۳°↓
--

دمای هوای مشهد

🕒 صبح ۲۴	🕒 ظهر ۳۳
🕒 عصر ۲۷	🕒 شب ۳۲

اوقات مذهبی

اذان ظهر ۱۲:۳۸:۰۴ ● نیمه شب شرعی ۲۳:۴۸:۲۱
غروب آفتاب ۱۹:۴۰:۵۳ ● اذان صبح فردا ۰۳:۵۶:۵۸
اذان مغرب ۲۰:۰۷:۰۷ ● طلوع آفتاب فردا ۰۵:۳۶:۰۲

امیرمنصور رحیمیان

هر اتفاق بزرگی از جایی شروع می‌شود. مهم شروع کردن آن اتفاق و ایمان داشتن به سرانجام آن است. حالا هر چند سال که می‌خواهد طول بکشد. اگر یقین و ایمانی در میان باشد، مسئله زمان و جان به هیچ عنوان مطرح نیست. کسانی که آن شب در مسجد گوهرشاد، از جانشان گذشتند و آنجا را ترک نکردند، هم به این ایمان رسیده بودند. روز ۲۱ تیر سال ۱۳۱۴ است و شیخ بهلول، بعد از سه روز سخنرانی علیه حکومت پهلوی، جمعیت زیادی را در مسجد گرد هم آورده است. که ارتش از راه می‌رسد و می‌شود آنچه می‌شود. در حمله به حریم امن حرم امام رضا^(ع)، انسان‌های بی‌گناه زیادی (با روایت‌های زیادی از تاریخ) جانشان را از دست می‌دهند و مجروح می‌شوند. ولی آتش را روشن می‌کنند که سال‌ها پس از آن دودمان پادشاهی پهلوی را می‌سوزاند. شیخ بهلول به‌عنوان مقصر این اتفاق شناخته می‌شود و او راه افغانستان را پیش می‌گیرد و در آنجا به فرمان حکومت وقت، مدت چهار سال در زندان انفرادی محبوس می‌شود. محمد تقی گنا بادی، ملقب به شیخ بهلول، در ۲۶ خرداد سال ۱۲۷۹ در روستای

ه‌شنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir



میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روایت از شخص

یادداشتی درباره «محمدتقی گنابادی» روحانی مبارزی که در واقعه مسجد گوهرشاد نقشی اساسی داشت

قیامی که به سرانجام رسید

بیلندگناباد متولد شد. او عمر خود را به فراگیری علوم فقهی و اصول دینی صرف کرد و خیلی زود پایش را روی منبر گذاشت. پدرش نظام‌الدین، مکتب درس داشت و او نزد پدر به آموختن قرآن مشغول می‌شود. محمدتقی، خیلی زودتر از هم‌سالانش کل قرآن را حفظ می‌کند. او که از هوش خوبی برخوردار بوده است، از هشت سالگی وعظ و خطابه‌را شروع می‌کند و به خاطر لطف سخن و حسن خلق، مورد اقبال مردم قرار می‌گیرد. خودش در جایی می‌گوید: «همیشه بعد از درس و منبر، در اوقات فراغت به بازی‌های کودکانه می‌پرداختم. اهالی محله هم می‌گفتند: نه به آن منبر و روضه‌ات و نه به این بازیگوشی هایت. رفتارهای تو مثل رفتار بهلول زمان امام صادق^(ع) است. تقریباً از همان زمان و به دلیل همان تشابه این اسم روی من ماند.» شیخ بهلول، مبارزه با حکومت پهلوی اول را از همان منبرها شروع کرد. آن منبرها می‌شود بخشی از قیام مردم علیه جور حکومت زمان که سال بعد به نهضت امام خمینی^(ع) پیوند خورد. او بیشتر عمرش را در زندان و یا تبعید گذراند. وی در ۹۵ سالگی در هفتمین روز از مرداد سال ۱۳۸۴ در گناباد، بمرحمت خدا رفت. خدایش پیامرز.



روایت روز

دوباره محرم، دوباره مختار!



مرتضی اخوان

محرم ۱۴۴۴ هجری قمری چند روز دیگر از راه می‌رسد و این روزها رفته رفته شهر چهره محرمی به خود می‌گیرد. توی خیابان که راه می‌روی بساط خیمه‌هایی می‌بینی که در حال بناشدن است و گروهی از پیرغلامان و جوانان عاشق اباعبدل... مشغول سیه پوشی چهره‌ان هستند. با این همه، یک هفته زودتر شبکه‌ای فیلم برای چندین بار اقدام به بازپخش سریال «مختارنامه» کرد تا بساط شوخی و طعنه به تکرار پخش این مجموعه نمایشی نقل محافل شود. برای نمونه، همین دیروز که در اتوبوس جوانی سکانس طنز دوبله شده «مختارنامه» که «نار به، همسر اول مختار به او می‌گفت از پخش دوباره سریال ناراحت است و می‌خواهد امسال او عمره باشد نه نار به» (!) را می‌دید، قهقهه ملت فضای اتوبوس را پر کرد. اما نگارنده بر این باور است که با وجود همه این شوخی‌ها و اصرار عجیب سیمای ملی بر پخش چندباره و هر ساله مختارنامه در ایام محرم و صفر، باید هر بار که «مختار» به روی آنتن می‌رود، آن را تماشا کرد. باوری که البته برای آن دلایل زیادی هم وجود دارد، اول دلیل اینکه «مختارنامه» شاید تنها اثر سریالی و نمایشی با درجه‌ای استاندارد از کیفیت در سیمای ملی جمهوری اسلامی ایران است که در موضوع عاشورا و حادثه‌که ربلا ساخته شده و نه پیش از آن و نه بعد از آن تا کنون نمونه مشابهی ساخته نشده که بخواهد در این ایام مناسبتی مورد توجه و نمایش قرار بگیرد. دلیل دوم؛ اینکه «مختارنامه»

چمدان

سفر به روستایی سرسبز

برای این هفته پیشنهاد ما سفر به روستایی سرسبز به نام «بوژان» است. بوژ در لغت نامه دهخدا به معنای نمو کردن، شکوفاشدن و به خود بالیدن است. معنی دیگر آن سبز و سرسبزی است و ما حاصلش شده است «بوژان» ی که امروزه طبیعت سرسبز و باطراوت آن هر هفته میزبان گردشگران بسیاری است. بوژان در



تاریخچه و جاذبه‌های تاریخی

دره پرستوها

تخت‌گاه نادر

کوهنوردی

چشمه و آبشار

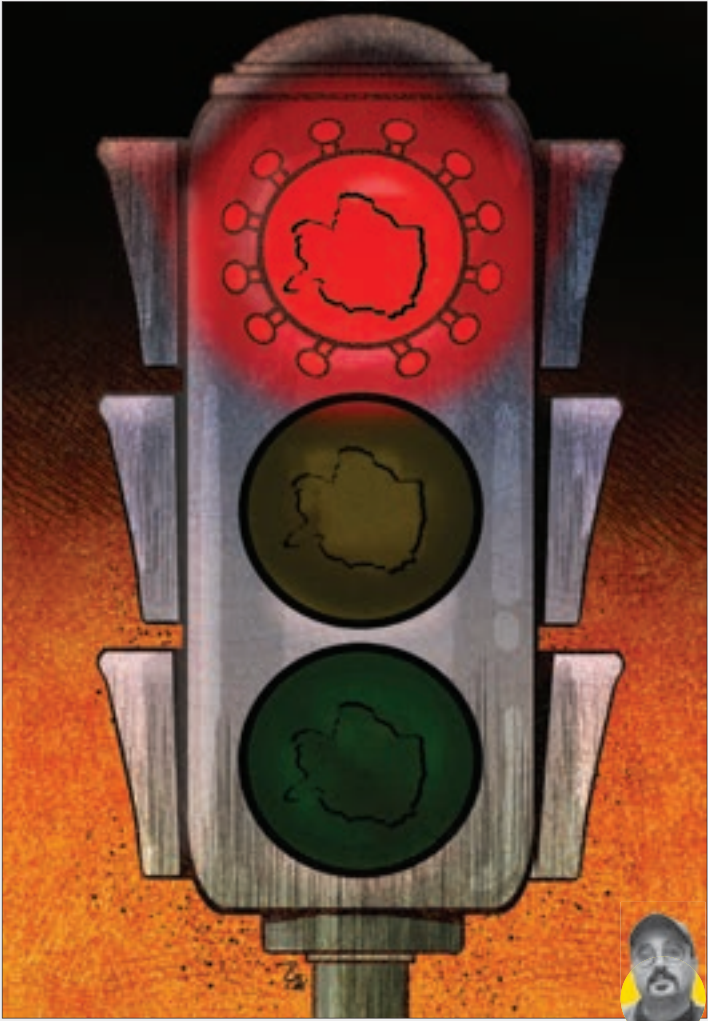
درخت تاریخی

روستگردی



- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی:
- صاحب امتیاز و مدیر مسئول:
- شهرداری مشهد
- مدیر عامل:
- سید میثم موسوی مهر
- مسرد بیسبر:
- سید مسجاد طلوع هاشمی
- نشان: مه‌لن شهدا
- نیش دانشگاه ۱
- دفتر مرکزی:
- ۵ - ۳۷۲۸۸۸۱۱
- نماینر: ۳۷۲۲۸۳۱۰
- روابط عمومی: ۳۷۲۴۳۱۱۰
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

کارتون شهر



شمار مبتلایان بد حال کرونا در خراسان رضوی ۲ برابر شد

علیرضا پاکدل

شوخی بی‌شوخی

یک روز در تعمیرگاه هواپیما

+ واقعا سقوط یک هواپیما روش خوبی برای فهمیدن مشکل داشتن هواپیماست. باز هم از ابتکارات خودتان بر ایمان می‌گویید؟

■ یک کار متفاوتی که می‌کنیم و در جهان منحصر به فرد است این است که جعبه سیاه هواپیما را قبل از اینکه هواپیما را ببرند، برمی‌داریم و توی یک انبار نگهداری می‌کنیم تا بعد از سقوط هواپیما، لازم نباشد در به در دنبال جعبه سیاهشان بگردند.

■ بیایند اینجا از ما تحویل بگیرند.

+ رئیس انجمن شرکت‌های هواپیمایی گفته که حتی موکت و روکش صندلی داخل هواپیماها هم از خارج وارد می‌شود ولی جالب است که اینجا شما یک کار خیلی مهم تری یعنی تعمیر هواپیما را انجام می‌دهید.

■ خوب اگر به ما می‌گفتند ما موکت هواپیماها را هم تأمین می‌کردیم، مثلاً خود من یک موکت توله‌ای داشتم که همان را می‌آوردم تا لازم نباشد موکت وارد شود.

+ یک سؤال دیگری هم به ذهنت رسید. هواپیماهای کشورهای خارجی که خراب هستند را چطوری به اینجا آورده و تعمیر می‌کنند؟

■ با نپسان یدک کش یا جرثقیل.

+ ولی عرض هواپیماها به خاطر داشتن بال خیلی زیاد است، مگر توی جاده‌جا می‌شوند؟

■ ببین! من وقت ندارم به سؤالات مزخرف شما جواب دهم. یک هواپیما هست سقوط کرده قول دادم گریسی و بدون رنگ مثل روز اول کارخانه تحویلش دهم. فعلا خدا حافظ!

